



فصل زندگی  
ماهنامه  
ما

شماره سی و هشتم  
تیر ۱۴۰۱

# فہرست مطالب:

۳	از عشق ..... صفحہ
۷	دیوانہ (بخش دوم) ..... صفحہ
۱۰	خلوص ..... صفحہ
۱۳	اک و پرانا ..... صفحہ
۱۶	جغد سفید (تجربہ شیدا) ..... صفحہ
۱۷	زند ان دانای ..... صفحہ
۲۰	ایزدبانوی سحر (بخش دوم) ..... صفحہ
۲۳	حقیقت ..... صفحہ
۲۴	درسی از مولانا ..... صفحہ



# عشق از عشق



عشق، گران‌سنگ‌ترین گوهر هستی است که هر لباسی از لفظ و گفتار بر قامت تجارب عمیق آن تنگ است و فقط می‌توان از تمثیل‌های ناقصی که از تجارب متعارف حیات خاکی و با استعانت از کلام بزرگ رهروانی بی‌ادعا که در این وادی بی‌منتها گام‌های بیشتری برداشته‌اند، مجالی یافت تا شاید، شاید بتوان محبوبان را به ساحت عشق نزدیک‌تر نمود.

عقل و ادراک بشری به عنوان منبع مفاهیم و تصاویر ذهنی، ناتوان از داشتن تصویر صحیحی از عشق است و از این روست که زبان گنگ و قلم، ناتوان از بیان این امر عظیم است؛ چرا که عشق در نیستی منزل گزیده و شرح حالش را جز از زبان خودش نتوان شنید.

قلم به دستان به فراخور حال خود از عشق نوشته‌اند و تعریف به شخصه خود را از آن داشته‌اند و این تعدد نگاه‌ها موجب شده است که مفهوم عشق در ژرفای هزارتوی واژگان غرق شود و ما با جملات قوام‌آمده از استعاره‌ها و تمثیل‌های زیبای عالم فیزیک روبرو شویم؛ درست مانند چهچه زدن بلبلی نغمه‌خوان بر شاخک گل که آن چنان اغواکننده بخواند تا شنونده را غافل از بوی خوش آن گل کند.

عشق‌هایی که در برخی از رمان‌ها و نوشته‌های ارزشمند ادبی آمده‌اند و در سمینارهای ادبی مورد توجه و تمجید قرار گرفته‌اند، چه بسا درونمایه‌ای تنوع طلب داشته و در وصف تن باشند و بوی پرسونا و پرانا از نسوج آن برخیزد که در مقوله ما نگنجد و نیازی به واکاوی آن نیست، اما عشق‌هایی هم در این میان بوده‌اند که عاشق، صورت‌هایی از کمال الهی را در صورت یار دیده و با پاکی و احترام مشق عشق کرده است. گاه معرفت و آگاهی با شکست در عشق زمینی و گاهی با آگاهی از حقیقت برتر وجود خود که در دام موجود زمینی که



ما هستیم



# عشق در



هم اسیرش کرده و هم اسیرش شده است به دست می آید. شاید به همین علت است که عرفا و اهل عشق گفته اند عشق مجازی، پُل واصل به عشق حقیقی است. همان طور که مولانا فرموده است:

عاشقی کرزین سر و کرزان سر است  
عاقبت ما را بدان شهر هب است

اوج زیبایی عشق زمینی در نافر جام بودن آن است. زمانی که جدایی یا مرگ در این میان ورود کند، آن هنگام شخص می فهمد که مالک حقیقی عشق، او نبوده و چون دیگر رمق ضجه و مویه در او نمانده در خود فرو می رود تا با فریاد سکوت، مالک حقیقی عشق را بیابد و اگر بخت یار باشد صدای فیض خدا را خواهد شنید که می گوید:



برون بسیار او هام، تو در سیرنی  
خیال خام پسندار از تو خود سگار  
دوباره شمه سر از غنوم بنی

کجا تو مالک آنی، تو خود اسیرنی  
شکارگاه تو نیست سر اسرای ادراست  
بسنده کن به شکل و دلق و در یور

در این جاست که انسان به ضعف عشق زمینی و به ضعف های خود نسبت به درک حقیقت عشق پی می برد و می داند که اینها به جز سوگماد متعال، مجاز عشقند و به این شهود خواهد رسید که زمانی که سخنی از عشق رانده مخاطب فقط و فقط خداست، نه مخلوقات او.

پس عشق چیزی جز ظهور مهر خدا که همان حیات است، نمی باشد. عشق پویاست و مانند نسیم شامه نوازی از صلح، در درون می وزد و چون برف شبانگاه چله زمستان، خاموش و بی صدا بر همه یکسان می بارد. آئیتیسیم و ساتانیسم، عارف و فرزانه و عاقل و دیوانه نمی شناسد. هر کس به طریقت خود قصه ای با آن دارد.

ما هفت نامه



یکی خورده و ساغر شکنده، یکی غرق غمزه، در تن پوش زربفت نمایی است که از ایاف هوس بافته و دیگری قدر این امانت بی منت را دانسته و قدم در مسیری گذاشته که تا حال پایانی بر آن نبوده است. مسیری که در هر نشیب آن رهنمی از جنس احساس و آرزو در کمین تاراج روح نشسته تا به او پیامزد که شاخک خشکیده درخت نیاز، تاب رقصیدن به باد غنار ندارد.



او بسان سنگی غلطان در مسیر رودخانه سنگلاخی، هرچه بیشتر رود، تراشیده تر می شود. تا فارق شود از آنچه تا کنون خودش بر خود روا داشته است. آن گاه که عور و عریان و تهی گشت، به دروازه کهنه آبادی وصال خواهد رسید، آنجا که چشم اندازی به تمام راه رفته دارد و در این چشم انداز، می بیند که دغدغه های راهیان نور، چراغ راه است و شراب ناب.

برای او اکنون زمان ادای دین است. دیگر نه کرشمه کلام پر طمطراق او به کارش می آید نه رقاصگی قلم شکر ریز او. تمام داشته هایش قلبی است شرحه شرحه به دست الماس فیض، تا نور خدا از لای ترک هایش به سالکان طریق رساند. برای او معنای عظیم عشق مسیر برگشت راه رفته است تا نبیذ سرخی را که خدا به خمخانه دل او ریخته، بی نظرانه به باد انفاق سپارد و به طبق اخلاص نهد. راه را هموار کند از سنگریزه هایی که پای رهگذران آشنا را خراشیده اند. برای یکی عصا شود و برای دیگری فانوس راه. آنگاه آفتاب از دریچه قلب او بر درخت تنومند حیات می تابد تا به ثمر بنشیند.

آری به قول معلم: عشق در عمل ظهور کند.

آنان که از میوه های این درخت تناول کرده اند، نه تنها چنگالی آب به پایش نریخته اند، بلکه شاخه هایش را هم کینه توزانه شکسته اند و بی محابا و پرده درانه کفران کرده اند، چه می شوند؟



فستق بزرگ آرزو  
ما هفت نامه



عشقت  
از



همان انگوران کال و در سایه مانده که هنوز خورشید عافیت بر آنها نتابیده و بهره‌ای از شرابشان نیست و حال و روز اکنون دنیا مدیون خنجرهایی است که بر پیکر شراره‌های عشق زده‌اند، آیا رنگ خورشید را خواهند دید؟



آیا انگوران کال و در سایه مانده، رسیده خواهند شد و مجال شراب شدن را خواهند یافت؟

راحت تر بگویم، مزه عشق را می‌چشند؟

آری، عاشق دیوانه است. او را چه دیده‌ای شاید به موسم رسیدن و پختگی، در بامداد فردا، شمس الحقشان این بار از باختر طلوع کند.

برکت باشد

فصل نهم از کتاب  
ماهی نام  
ماهی



# دیوانه (بخش پنجم)



صدای فرحبخش رودخانه خدا مرا به خانه باز گرداند ...

دیوانه با چهره‌ای شاد و چشمان زیبای درشت و  
مشکی مرا بر نداز نمود ...

تبسمی گرم بر لبانش بود. او مرا در آغوش  
گرفت و فرمود: «خوش آمدی فرزندم».

شادی و شغفی عظیم در وجودم  
موج می‌زد ... هر چه بود من نیز دیوانه بودم ...  
چون تنها دیوانگان، بی‌آرزو هستند ...

داستان سفرم را برای او نقل نمودم. او  
با متانت و صبر و دقت داستانم را شنید و  
خوشحال بود که آرزو، مرا اسیر خود ننموده بود ...

بنابراین گفتم: «در سرزمین ناخشنودان طلسم آرزو  
حاکم بزرگی است، اما دریاب آنان از محرومین نیستند، چون  
خداوند آتش مقدس را از کسی نمی‌گیرد. پس به آنان خرده مگیر. آنان نیز روزی دیوانه  
خواهند شد ...

پس فهم کن آنچه که اینک برایت خواهم  
گفتم.

خداوند نه آن است در زمین، نه آسمان، نه در  
سرزمین دیوانگان و ناخشنودان و سرزمین  
خشنودان ...

او نه بالاست، نه پایین است، بلکه او تنها  
هست ...

هستیت حضور خدا را نمی‌توانی در  
چهار گوشه جهان‌های او بنگری، چون فرزندم  
هر آنچه در جهان‌هاست تنها



نام و نشان اوست ...

فست روزگار است  
ما هم نام  
ما هم



# دیوانه (بخش پنجم)



جوهره وجود خدا تنها یک کلمه است؛

## آگاهی.

تنها و تنها آگاهی است که تو را می‌تواند به  
هستیت و حضور او مرتبط سازد...

برای یافتن او هیچ دعایی کارگر نیست. در ماورا  
او را نخواهی یافت... بلکه این را دریاب که خدا  
همان وجود باستانی توست.



هر آن کس خدا را در آگاهی خود دریابد،  
خدا چگونه خواهد بود. دیگر او نیازی به من  
و آنها و او ندارد.

او سفیر روحی است که در خدا  
به سر می‌برد و کاروانی از ارواح را  
به سمت او هدایت می‌کند.

او به مثابه همکاری برای خدا  
خواهد بود. بنابراین باید بارها و بارها  
به سرزمین‌های خدا سفر کنی، برایت چه اهمیتی دارد  
چه خواهد شد.

اما می‌بینی و خواهی دانست تنها رکاب بودن با  
خدا خدمت است، چون خدمت والاترین اکتسابات  
آگاهی او را برایت به ارمغان می‌آورد.

اینک دیدی و تجربه نمودی که همنواعت  
چگونه در اسارتی هستند که از رودخانه خدا  
محرومند.

بنابراین قبل از آنکه به سرزمین خشنودان سفر  
کنی، نکته‌ای را برایت آشکار می‌کنم.



فست روزگار است  
ما هم نامم





# دیوانه (بخش پنجم)



در آن سرزمین همه چیز در حد اعلاى نیایش پرودگار و عشق او را موعظه می کنند، اما آنها فقط موعظه می کنند، چون آرزو آنان را در تسلط خود دارد. این تسلط بسیار متفاوت با سرزمین ناخشنودان است، چون آرزو خالق برترین سراب است که تنها پندار و اندیشه و ذهن را فریب می دهد که به مقصد رسیده است.

حال به سرزمین خشنودان برو و آنچه که لازم برای این سفر داری برایت آشکار ساختم...

دیوانه در نوری سفید غرق شد و من باز هم در کنار رودخانه خدا زمزمه نمودم... و بر زورقم سوار شدم تا به سمت سرزمین خشنودان پاروزنان سفر کنم.

برکت باشد





# خلوص



سری وه کا: «اگر تمامی جهان‌ها از آن تو باشد، اگر نور خدا در چنگ تو باشد، بدان که بدون خلوص هیچ نیافته‌ای. آنکه خلوص ندارد، بیمار است. او بیماری معنوی است که نیازمند است.»



خلوص حقیقت روحی است که در وجود خدا به سر می‌برد. زمانی که بشر شروع به تزکیه آگاهی‌اش می‌کند در حقیقت در شاهراه اک قرار می‌گیرد، ولی اگر در جستجوی چیزهای متعلق به این جهان باشد، در تاریکی باقی خواهد ماند، حتی اگر چیزهای مادی زیادی کسب کند. بنابراین چه منفعتی برای بشر دارد که مالک تمام این دنیا باشد، اما در عوض روح خودش را گم کند.

بشر دوباره و دوباره تناسخ پیدا می‌کند و به این دنیا فرستاده می‌شود تا دوباره پاراویدیا (دانش خدایی) را که فراموش کرده را به یاد بیاورد، ولی بشر باز هم خدا را فراموش می‌کند و این موضوع مهم و دانش را درک نمی‌کند که نور از نور می‌آید و زندگی از زندگی. تنها خداست که هم منشأ نور است و هم منشأ زندگی.

و اگر بشر نور را در این جهان بجوید، آن‌گاه این جهان بر او نور خواهد شد و تمام تاریکی زمین خاکی و توهماتش ناپدید می‌شوند، سپس صدای خداوند با او سخن خواهد گفت که هر کلمه‌اش از حکمت و فهم آکنده است و بشر به فراسوی همه چیز این دنیا راه پیدا خواهد کرد.



اما خداوند نور را تنها به آن کسی می‌تواند عطا کند که قلبی خالص داشته باشد و تاروژی که فرد دیوار نفس خویش را از میان ببرد، نور به او نخواهد رسید و هیچ پیامی به او نمی‌تواند داده شود و تلاش استاد هم برای او جز اتلاف وقت نیست.

پس اگر فرد خلوص نیابد، نمی‌تواند با خودش صادق باشد و قادر هم نیست که حقیقت را به دیگران عرضه کند. پس هر کسی که می‌خواهد حقیقت را عرضه کند یا برای خدا کار کند، در ابتدا باید به خویش الهی که درون اوست وفادار باشد.

ما شانت نامه  
پرتی هارای ساتسنگ



# شکوه



سری ر بازار: «استاد سه فرضیه را بر مرید واجب می داند:

- داشتن خلوص روح؛

- داشتن معلم حقیقی؛

- پیروی کردن از دستورالعمل های استاد حقیقی که به تو راز نور و صوت را عطا می کند».

خلوص، بالاترین ها را در بشر می طلبد، پس او مجاز نیست که از کسی بدگویی کند و زشتی دیگران را ببیند. اگر در کسانی که اطراف او هستند، نیکی و کیفیات خوب را جستجو کند و انگشت بر خوبی های دیگران بگذارد، به این ترتیب نیکی را درون آنها سپاس می گذارد و نیکی درون خویش را به ظهور می رساند. کیفیات خوب در هیچ کس نمی تواند به ظهور برسد قبل از اینکه او آنها را در جهان اطرافش ببیند.



پس هر چیزی را که بر خود نمی پسندی بر دیگران هم نباید پسندید، زیرا در غیر این صورت آن چیزی را به خود جلب کرده که جزیی از روح نیست. بنابراین نمی تواند چیزی را از خودش ایثار کند.

برای خالص شدن در نزد خداوند، باید فروتن باشد و با دیگران مهربان و کیفیات نیکو را در هموعانش ترغیب کند و به این ترتیب به مقام والایی دست خواهد یافت.



برای خالص شدن سه شرط لازم است:

اول، زمزمه آسامی مقدس خداوند؛

دوم، هر کاری را با نام سوگماد انجام دهد؛

سوم، سوگماد را با تمام اشتیاق دوست بدارد و همچنین دیگران و همسایه اش را.

پس این سه تمرین معنوی، شخص را به خلوص می رساند.

شکوه  
با شکران



# خلوص



شبدا پس از پایان مسیر کارما و رسیدن به منزل روح، تنها مسیر فیض را پیش روی خود می‌بیند. فیض مسیر تجربه نیست، بلکه مسیر عشق، خلوص و همدلی با خداست. هر کسی که با این سه کیفیت روزش را آغاز نمود، چشمان خداوند او را نظاره می‌کند، نظری که با گذشته تفاوت دارد.

سفیر روح آرام آرام روح‌های نیرومند را انتخاب می‌کند و او سه کیفیت خلوص، وی‌وه‌کا و توازن را در آنها پرورش می‌دهد و آنها را به امواج طوفان‌زای اک می‌سپارد، زیرا تنها در این صورت است که می‌توانند شایستگی ورود به اقلیم سوگماد را کسب کنند.



وه‌کا: «روح خلوص یافته شایستگی ورود به اقلیم خدا را دارد، زیرا اکسیر عشق آتشین خداوند او را جلا داده است».

باید بدانی که جز خودت دشمنی وجود ندارد. زندگی در شکل‌ها و وقایع مختلف در مقابله قرار می‌گیرد، اما تمامی این کلام‌های پست و بلند، انعکاس عملکرد خودت است. خلوص از درونی سرچشمه می‌گیرد که ابتدا با خویش درونی‌اش به صلح رسیده باشد. خلوص برترین ویژگی عمل نمودن است. هر کاری را با خلوص انجام بده فرآیند آن بعدها زندگی را متحول می‌سازد.

خلوص دارای سه ویژگی است:

اول، بی‌توقع است و چشم به پاداش ندارد؛

دوم، در انتظار نتیجه نیست؛

سوم، عملی از سر عشق است.

جزیی‌ترین عملی که توام با خلوص است، تأثیر مهمی بر روند شکوفایی می‌گذارد و در حقیقت خلوص واقعی نشانگر یک الگوی اخلاقی نیست و تأثیرگذارترین فرد، کسی است که آگاهی خودش را به اشتراک بگذارد و این نوعی عملکرد خلوص یافته است که منشاء آن شکرگزاری است و شکرگزاری ندای خلوص‌وار فرد از درون اوست که می‌تواند قدرت بقای زیادی به زندگی معنوی و مادی فرد وارد کند.

ما شکرگزاریم  
برکت باشد



# اک پرانا



اک اصل آفریننده‌ای است که حاصل تلاطم و حرکت قطبیت یافته‌ای از سریر سوگماد است که به سوی همه جهان‌ها و کائنات جاری است. به همه چیز نفوذ می‌کند، چون هیچ چیز بدون اک نمی‌تواند هستی داشته باشد، همان گونه که الیاف در تار و پود پارچه به هم بافته می‌شوند و همان گونه که ذرات آب، قماش دریا را می‌سازند.

همه چیز هم در جهان‌های معنوی و هم در جهان‌های مادی از به هم تنیده شدن رشته‌های اک پدید آمده است. اک، به صورت جریان‌های ارتعاشی بالا و پایین ظاهر می‌شود و حیات را در همه اشکال پدید می‌آورد.

زمزمه حیات نغمه‌ای ذاتی و جوهری است که صورت متعالی اک است و آن کس که گوش شنوا دارد، آن را می‌شنود و دلش از شعف آکنده می‌شود.

جنبه میانی اک، نور است. در حالی که در جنبه تحتانی‌اش به صورت هوش جلوه می‌کند.

اک که ما به عنوان روح خدا، حق و یا اک می‌شناسیم، سه جنبه دارد: یکی اینکه خود را به صورت نیروی حیات، خلاقیت و آفرینش نمود می‌دهد و دیگری بینش و فراست و جنبه سوم که محرک همه چیز است.

اک ریشه و بنیان کل حیات است. اک نماد فردیت، نور و صوت است. اک موسیقی طبقات بهشتی و نوری است که نور را می‌آفریند. اک همه فرضیه‌هاست. آفریدگار، آفرینش و آفریده، همه و همه تنها اک است. کائنات در اک یا کلمه به ظهور می‌رسد. همه در اک و به اراده اک متجلی می‌شود.

اک نماینده حضور همه چیز است. اک حاصل شخصیت پذیرفتن سوگماد است که با تمامی حیات،

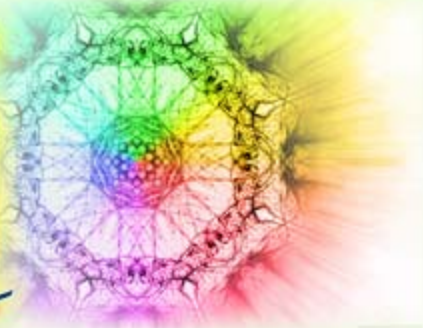
سخن می‌گوید و به آن زندگی



باشنامه



# اک پرانا



می بخشد. اک همان جریان دوباره آفرینی است که بنی نام دارد و جریان قابل شنیدن حیات است.

و اما پرانا،

صورت تخفیف یافته جریان صوتی اک است. جریان صوتی اک، از بالاترین طبقات معنوی به سمت آتمالوک یا طبقه روح، جریان دارد و در مسیر خود به سمت طبقات تحتانی در لایه اتر، به دلیل خواصی که در جنس این لایه است به پرانا تبدیل می شود.



پس از آن، تحت تأثیر طبقه ذهن و ذهن کیهانی قرار می گیرد و موجب شکل گرفتن نفسانیات، تضادها و

تبعات آنها، پیدایش مذاهب و ادیان و مکاتب و فرقه ها است.

پرانا، جریان انرژی است که از اک وارد طبقات پایین می شود. "پرانا یا جویدار نفس" از مشتقات مادون اک یا جریان کلمه الهی است.

عملکردهای پرانا به بعضی از فعالیت های کالبد خاکی محدود می شود. با استفاده از "شیوه های پرانیک" تنهامی توان تا ارتفاعات نواحی تابستانی طبقه ائیری یعنی اندکی فراتر از جهان خورشیدها صعود کرد.

در بسیاری از موارد، پس از استفاده از قدرت پرانا، روح فردی به زیبایی روح الهی بی حرمتی کرده است. او در تجربه

خود، با درجه هنگفتی از افراط، خود را در وحدت با منشأ روح بی پایان الهی تصور می کند و بدین گونه حرمت و ستایش آن را زائل کرده است.

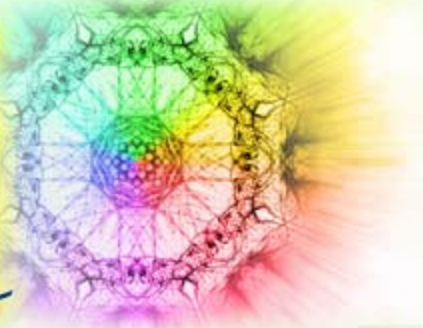
او تن به خودستایی سپرده و در پس پرده غرور و تکبر فراموش کرده که تنها قطره ای از «اقیانوس عشق و رحمت الهی» و فقط یک شعاع از آفتاب متعالی است که به همه عالم، حیات و نور می بخشد. این گمگشتگان آن چنان مست تصور «خدا شدن»



فصلنامه  
پشتامه



# اک پرانا



گشته‌اند که دیگر چیزی را ستایش نمی‌کنند و همچنان در جهل تاریک خود و در زندان تن محبوس خواهند ماند تا روزی که «خدا مردی» ظاهر شود و به یاریشان همت ورزد.



پرانا عبارت است از: یکی از چهار عنصر نخستین (آب، خاک، باد، آتش) که ساختار اثیری (عاطفی) بشر، از آن تأثیر می‌گیرد. پرانا عنصر باد یا هواست. با استفاده از شیوه‌های تنفسی پرانا یوگا (روش‌های مخصوص سیستم یوگا) می‌توان این عنصر و قدرت متعلق به آن را بدست آورد و از آن استفاده نمود.

استادان اک مریدان خود را از استفاده از چنین نیروهایی که متعلق به طبقات تحتانی است، بر حذر می‌دارند. در این نظام، به غیر از بالاترین مقام الهی، هرگز از منشأ دیگری کسب نیرو و قدرت نمی‌شود، در غیر این صورت استفاده کننده آن قدرت مجبور است بهای آن را در قالب کارما بازپرداخت نماید.

ما غالباً از آنچه که آگاه است، به عنوان هوشمند یاد می‌کنیم. ما می‌دانیم که هوشمندی و فعالیت در بطن قدرت اک، همان جان درون آدمی است. یقیناً هیچ درمانی برای انحرافات پنج گانه ذهن وجود ندارد؛ هیچ، مگر صدای اک، که درون روح، طنین می‌افکند.



هرگاه که این سمفونی مقدس شنیده شود، نفسانیات قدرتش را از دست می‌دهند و از وجود فرد، فرو می‌ریزند.

برکت باشد

فست برزید اک  
ما همت نامہ  
ما همت نامہ



# سفید جغد

تجربہ شد



در یک تجربه درونی که داشتم، وارد یک خیابان شدم که یک طرف آن، پر از گل و گیاه بود و هر چند مدت یک بار چند نفری از آنجا رد می شدند.

من، قدم می زدم و گاهی اطراف را نگاه می کردم.

یک مرتبه چشمم به جغدی افتاد، با قامتی بلند و چشمانی زیبا و نگاهی جذاب.

آن جغد خالدار، شبیه انسانها لباس پوشیده بود. یک پالتوی بلند و کلاه زیبای لبه دار داشت.

خیلی قشنگ و جالب بود و چهره ای شوخ داشت. آدم با اولین نگاه خنده اش می گرفت، ولی اصلاً مسخره نبود.

همین طور که قدم می زد به رهگذرها چیزهایی می گفت.

عابرها اکثراً بی تفاوت از کنار او رد می شدند و بعضی ها هم می خندیدند، ولی او کارش را انجام می داد و انگار جملاتی که برای بالاتر رفتن آگاهی آنها بود را تکرار می کرد.

من ایستادم و با کنجکاوی نگاهش کردم. او هم ایستاد و از گوشه چشم نگاهم کرد و دو کلمه را تکرار کرد. من هم گفتم: «حتماً یادم می ماند» و او باز تکرار کرد. دو کلمه برایم خیلی جالب بود و سعی کردم به خاطر بسپارم.

ولی زمانی که تجربه تمام شد، دو کلمه را فراموش کردم.

تجربه تمام شد و یک روز بعد با معلم دوره می داشتیم.

پشت سر معلم یک جغد سفید خالدار بود که نگاهش دقیقاً همان نگاه جغد داخل تجربه من بود.



برکت باشد

راستی با کرم



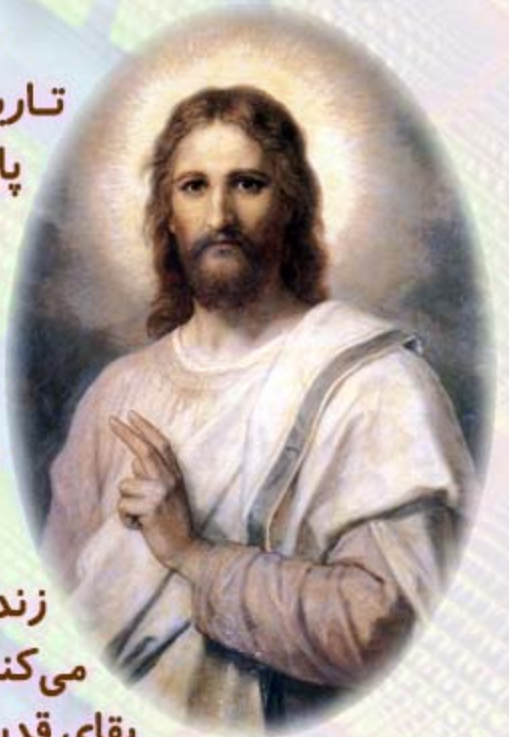


# زندگی دانا



دوهزار و بیست و دو سال از تولد عیسی می گذرد؛ مبنایی برای تاریخ که رهبری قسمتی بزرگ از مذهب یون سیاره زمین آن را پایه گذاشته اند.

از آن زمان تا کنون، سیر پیشرفت های بشری به شدت بالا رفته است. انسان با کشف ماده سیلیسیوم و ژرمانیوم به انقلابی عظیم از تکنولوژی رسید. با شکل گیری علم الکترونیک و پیشرفت آن علم دیجیتال نیز آغاز گردید.



بنیانی از نوع زندگی کلاسیک به نوع مدرن بر پایه آسایش زندگی و سپس کنترل، نهادینه شد. مدرنیته روز به روز پیشرفت می کند. همان طور در کنترل گرفتن هموعان به انواع شیوه ها برای بقای قدرت و ثروت.



دانش رباتیک اکنون در سراسر جهان تا ۷۰ درصد از کارهای بشری را انجام می دهد و در آینده ای نزدیک به صد در صد خواهد رسید. کشفیات خارج از سیاره زمین توسط انسان در حال پیشرفت بیشتری است و این دانایی است که انسان امروزی آن را پرافتخار می داند.

این سیر عظیم پیشرفت ها و کشفیات هر لحظه بیشتر، از انسان موجودی ساخت که خود را ابرقدرت نام گذاری کند. قدرت تکنولوژی امروز انسان در سیاره در بالاترین حد خود در این عصر است، اما وجودی به نام روح در میان هیاهوی پیشرفت امروزی بیگانه است.



بشر امروزی واژه روح را به باد تمسخر می گیرد یا آن را غیر قابل باور می انگارد. او خود را دانا، ابرقدرت و خارق العاده می داند. تکیه بر دانش بیرونی و تکنولوژی های خود ساخته، سدی برای نگاه بر درون خود قرار داده است. آنها مدعی هستند دانش فوق العاده شان، چیزی اگر وجود داشته باشد، کشف می کند.

فلسفه زندگی دانا  
با همت نامم



# زندگی، دلتانگیر



زمانی که بشر با استناد به کشفیات خودش، به ابتدای خلقت باز می‌گردد، توقفی عظیم و ندانستن‌هایی برایش دربارهٔ خلقت شروع می‌شود. بسط تمامی استدلال‌ها، تا زمان بیگ‌بنگ و شکل‌گیری منظومه‌هاست، اما قبل از بیگ‌بنگ چه بود؟ هنوز کشفیاتی ارائه نشده است.



از طرفی با گفتگو دربارهٔ هوش مصنوعی و سلول‌های بنیادین، ژستی از دانایی و عالمیت برخوردار می‌گیرند.

اگر سؤالی در باب نیروی الکتريسته درون اختراعات بشر پرسید، او با جزئیاتی کامل آن را تشریح می‌کند، اما خالق الکترون را هنوز نمی‌شناسد.

آخرین اکتشافات بشری درون هستهٔ اتم به نوترینو رسیده است که به گفته لینکلن، دانشمندی اهل شیکاگو، «نوترینو یک ذره است، نوعی روح در جهان زیر اتمی» تخمین‌هایی برای آن زده اند که ۵۰۰ هزار برابر کوچک‌تر از جرم یک الکترون که خود الکترون جرمی نزدیک به صفر دارد.

دانشی که انسان امروزی خود را در چهارچوبش گنجانده است، دیواری بزرگ بر گوهر وجودیش نهاده است. او روح هوش مصنوعی را آنالیز می‌کند، اما از نیروی تپندهٔ قلب خود ناآگاه است.

گاهی لازم است در مکانی به دور از هیاهوی شهر، اندکی در خلوت، سیر دنیا یا خردسالی تا بزرگسالی خود را رصد کرد، آیا زندگی در همین دوندگی‌های روزانه خلاصه می‌شود؟



آیا قدرت نهایی و ثروت کلان می‌تواند حیاتی جاودان خلق کند؟

این همان زندان دانایی است که بشر امروزی خود را محبوس در آن کرده است.

فست روزگار است  
با همت نامم

او گاه در تفکرات خود، مدعی، متوقع و طلب کار در گردش زندگی



# زندگی، دلتانگیر



است، در حالی که منشأ شکل‌گیری تمامی مشکلات در همان حس دانایی است. اما این تنها یک احساس است که می‌دانم.

پیشرفت تکنولوژیک خادمی برای انسان است، اما امروزه تکنولوژی در حال کنترل بشر است. بشر از ذات اصلی خود دور است.



«شیرجه در علوم و اکتشاف می‌زند، اما هنوز درون خود را کشف نکرده است.»

این گفته یکی از استادان بزرگ‌اک است، زمانی که ایشان به بشر کشاورزی و استفاده از آتش را آموخت.

اکنون عصری مدرن با دیواری مدرن‌تر به دور گوهر وجود است؛ دیواری به نام دانش و عالمیت. دانستنی‌ها است که هر لحظه بشر را در مقابل خود بیگانه‌تر می‌کند. گویا سری سقراط اکنون را دیده بود که می‌فرماید: «بشر، خودت را بشناس.»

حیات ابدی تنها با شناخت و بیداری ممکن است. هیچ گیت دیجیتالی قادر به بخشیدن آن حیات نیست. گوهر وجودی بشر فراتر از تمامی علوم و دانشی است که سال‌ها با سختی، بشر به آن رسیده است. دانشی که بشر را با خودش بیگانه‌تر کند، زندانی برای اسارت روح است.

حیات ابدی در روح است و آن منشأ تمامی دانستنی‌ها می‌باشد.

برکت باشد

فلسفه بزرگوار است  
ما همش نامم  
ما همش



(بخش دوم)

# ایزد بانوی سحر



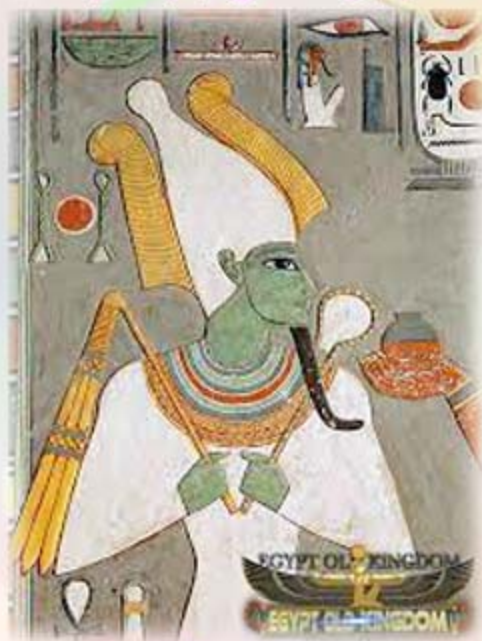
در بخش قبلی، داستان زاده شدن ایزیس و برادران و خواهرانش را خواندیم و اینک ادامه داستان ...

اوزیریس ببالید و برآمد و پس از مدتی با خواهر خود ایزیس زناشویی کرد (در مصر باستان ازدواج با خواهر مرسوم بود). چون اوزیریس بر تخت شاهی نشست، ایزیس در همه کارهای سلطنتی یار و یاور او گشت.

در آن روزگاران مصریان جمله نیمه وحشی بودند و همدیگر را می دریدند و می کشتند. با خوردن میوه و گیاهان زمینی زندگی می کردند، لیکن کاری از دستشان بر نمی آمد و در برابر جانوران درنده به دشواری از خود دفاع می کردند.



اوزیریس به آنان آموخت که چگونه گیاهان سودمند و خوردنی مانند گندم و جو و انگور را که تا آن زمان با گیاهان ناسودمند و زیان بخش درهم آمیخته بودند و در یک جامی رستند، بشناسند. ساختن گاو آهن را به آنان آموخت تا زمین های خود را با آن شخم بزنند. ساختن بیل را یادشان داد تا کرت های خود را بیل بزنند و خاک کشتزاران را بر گردانند و آب های اضافی را دور کنند. به آنان آموخت که گندم و جو را چگونه بکارند و درو کنند و تاک های مو را چگونه هرس کنند. اوزیریس در برابر دیدگاه شگفت زده مردمان، حبه های انگور را فشرده و نخستین پیاله شراب را سر کشید و چون مو در همه جا نمی روید و انگور به دست نمی آمد، آبجوساختن را به مردمان آموخت تا آن را به جای شراب بنوشند.



ایزیس نیز به نوبه خود مردمان را اندرز داد که هموعان خود را نخورند. او به تیمار و پرستاری آنان برخاست و با داروهای سودمند و نیروبخش، دردهایشان را درمان کرد و با سحر و جادو، شیطان ها را که پدیدآورنده دردند از نزدیک شدن به مردمان بازداشت. ایزیس به مردمان آموخت که زن و شوهر با فرزندان خود در یک خانه به سر برند. به آنان یاد داد که گندم را خرمن کنند و خرمن را بکوبند و دانه های گندم را جدا کنند و آنها را در میان دو سنگ هموار، آرد کنند و از آرد خمیر بسازند و با آن نان بپزند. او بارشته های کتان نخ رشت و دستگاه پارچه بافی را اختراع کرد. خواهرش نفتیث را در برابر خود نشاند تا تارها را بکشد و

با نامت نامه



(بخش دوم)

# ایزد بانوی سحر



ماکو را به کار اندازد و پارچه ببافد، سپس کمکش کرد تا آن پارچه را سفید کنند.

در آن روزگاران مردمان هنوز نمی دانستند که زمین چه گنج های شایگانی در دل خود نهفته دارد. اوزیریس شناختن فلزها را در میان خاک دور کلوخه های معدنی و زرگری و مفرغ سازی به آنان آموخت. مردمان در سایه این آموزگاری و راهنمایی توانستند بعدها سلاح های برای کشتن جانوران درنده و کارافزارهایی برای آسان کردن کارها و همچنین تندیس هایی برای نمایش خدایان خود بسازند. اوزیریس به آنان آموخت که خدایان را گرامی بدارند و سپاس گزارند و برای بزرگداشتشان مراسم خاص دینی انجام دهند. او مردمان را آگاه کرد که خدایان ارمغان ها و هدیه ها و نذرهای آنان را به خشنودی می پذیرند. اصول و مبادی تشریفات دینی و سرودها و آهنگ هایی را که به هنگام انجام دادن این تشریفات می بایست خوانده شود، تنظیم کرد. مردمان را بر آن داشت که زیباترین پرستشگاه ها را برای خدایان بسازند و آنها را با تندیس ها و تصویرهای آنان بیارایند. سرانجام شهرها ساخت و گویا شهر تبس را که در آن زاده بود، از نو بنا کرد.

سث، برادر تندخوی و بدکیش اوزیریس، همیشه در کنارش بود.



او جهانگشایی کرد و بر آن شد که همه ملت ها را به فرمان خویش در آورد. پس شهبانو ایزیس را بر جای خود نشاند تا در غیبت او بر مصر فرمانروایی کند. آنگاه سپاهی گران گرد آورد و با تحوت (لک لک مصری) و آنوبیس (شغال) همه جای آسیا، همه جای زمین را زیر پا نهاد.

لیکن اوزیریس جهانگشایی بود که هرگز زور و نیرو و جنگ افزارهای کشنده به کار نمی برد و تنها با نرمی و مهربانی و جلب اطمینان و اعتماد بر ملت ها و قوم ها چیره می شد. او با سرودهایی که در آنها آواز مردمان با نوای سازهایی که روح مرمان را نرم و لطیف می کند هماهنگ می شد، مسحورشان می ساخت و آنان را به فرمانبرداری

از خویشان می خواند و آنان یقین و اطمینان می یافتند که اوزیریس هر چه به مصریان آموخته است به آنان نیز خواهد آموخت و از این روی او را

فصل بیست و یکم  
ماهی نامه



(بخش دوم)

# ایزد بانوی سحر



را «موجود خوب»، اونفر یعنی، آنکه خویشتن را وقف بهروزی و خوشی مردمان کرده است، نام دادند. در جهان جایی نماند که اوزیریس آن را نبیند. پس از آن که همه جای زمین را کران تا کران پیمود و آباد و متمدن کرد، به کرانه نیل بازگشت. او با کشتی‌ای که پاروزنانش پارویی از عرعر و پارویی از سرو به دست داشتند، از سرزمین «بسیار سبز» به مصر بازگشت.

لیکن بدی و ناسپاسی او را از پای در آورد.

سث، برادر تندخوی و بدکیش اوزیریس، همچون بدی که در کنار خوبی و خار در پهلوی گل می‌نشیند، همیشه در کنارش بود. سث، سومین پسر نوئیت، پوستی سفید و زلفی سرخ، چون موی خری سرخ، داشت و از این روی خران وقف او بودند. سث زورگوی و بدخوی بود و دلی آکنده از رشک داشت. در غیبت برادرش، اوزیریس، سودای فرمانروایی و خداوندگاری مصر بر سرش افتاد، لیکن ایزیس با رنج و دشواری بسیار از عصیان و شورش او جلوگیری کرد.



اوامه دار...

ماهی ماهنامه  
فصلی از ایزدبانو



# حقیقت



حقیقت به تنهایی کامل و بی نقص است. از آن جایی که حقیقت همیشه جاویدان و ابدی است، وجهه جدیدتری نمی یابد. به همین علت می گویم که این حقیقت ازلی و ابدی، هرگز از تو دور نمی گردد. دوباره با تأکید به تو می گویم، به دنبال دست یافتن به حقیقت، شتاب مکن. هر زمان جستجویش کنی، دورتر می شوی، زیرا که حقیقت به آهستگی و به ظرفیت درک تو، برایت آشکار می گردد و تو را هدایت می کند. حقیقت همین حالا و اکنون است. تمام حقیقت اینجاست. این به تو بستگی دارد که به چه میزان در لحظه، آن را درک کنی و بپذیری. این میزان درک حقیقت برای تو ممکن است بلافاصله و در یک لحظه اتفاق بیفتد.



حقیقت روحانی، بی تغییر و یکتاست. اگر به حقیقت، تمایل داشته باشی، مفاهیم و ادراکات درونی برایت فاش و اسرار سربه مهر، در درون گشوده می شود. حقیقت در درون همه جاری است زیرا که خدا در درون همه حضور دارد و آن متعال در این زمین، حقیقت را برای بشری که به ظرفیت دریافت برسد، جاری می سازد. روبه رو شدن با حقیقت، بی همتا ترین درک هستی ازلی است و در این حقیقت یکتا، هزاران راه دست یابی، پنهان است و فقط یک حقیقت وجود دارد.

برکت باشد

فلسفه زندگی  
با حقیقت آمیز



# درس از مولانا



آن وجهی است مُجری و رایج که لایَنْقَطِع است و باقی است. عاشقان خود را فدای این وَجِه کرده‌اند و عوض نمی‌طلبند. باقی همچو انعام‌اند.



فرمود: اگرچه انعام‌اند اما مُسْتَحَقِّ انعام‌اند، و اگرچه در آخرند،

مقبولِ میرِ آخرند، که اگر خواهد از این آخرش نقل کند و به طویلۀ خاصّش برَد. همچنان که از آغاز که او عدم بود به وجودش آورد و از طویلۀ وجود به جمادی‌اش آورد و از طویلۀ جمادی به نباتی و از نباتی به حیوانی و از حیوانی به انسانی و از انسان به مَلْکی، اِلی ما لا نِهَایة.



پس این همه برای آن نمود تا مُقَرَّشوی که او را از این جنس، طویل‌های بسیار است، عالی‌تر از همدیگر که

این برای آن نمودم تا مُقَرَّشوی طبقاتِ دیگر را که در پیش است. برای آن ننمودم که انکارگنی و گویی که: همین است.

فَسَزِدْكَ  
بِاهْتِنَامِ  
بِه





# درس از مولانا



اُستادی، صنعت و فرهنگ برای آن نماید که او را مُعتقد شوند و فرهنگ‌های دیگر را که ننموده است مُقر شوند و به آن ایمان آورند و همچنان پادشاهی خِلعت و صِله دهد و بنوازد. برای آن نوازد که از او متوقَّع دیگر چیزها شوند و از امید، کیسه‌ها بردوزند. برای آن ندهد که بگویند: همین است، پادشاه دیگر انعام نخواهد کردن.



بر این قدر اقتصار کنند، هرگز، پادشاه اگر این داند که چنین خواهد گفتن و چنین خواهد دانستن، به وی انعام نکند. زاهد آن است که آخر بیند و اهل دنیا آخر بینند. اما آنها که اخصّ اند و عارف‌اند، نه آخر بینند و نه آخر. ایشان را نظر بر اوّل افتاده است و آغاز هر کار را می‌دانند. همچنان که دانایی گندم بکارد، داند که گندم خواهد رُستن، آخر، از اوّل آخر را دید و همچنان جو و برنج و غیره. چون اوّل را دید، او را نظر بر آخر نیست. آخر در اوّل بر او معلوم شده است. ایشان نادردند و اینها که آخر را می‌بینند متوسط و اینها که در آخرند، اینها انعام‌اند.

فلسفه زندگی  
با هفت نام

بن کتب فنیّه از کتابت  
فنیّه مینا فنیّه

صفحه ۲۵

## برنام بنی

نشریه **هامسا ماهنامه فرزندان اک** متعلق به بنیاد بنی فرزندان اک می باشد. این مؤسسه در کالیفرنیا آمریکا و چند کشور دیگر به صورت رسمی ثبت شده و دارای مجوز فعالیت می باشد. تمامی حقوق معنوی و مادی آثار فرزندان اک اعم از ترجمه کتاب سخنرانی و کتاب نوشته شده، مقالات، ست سنگ ها و کارگاه ها متعلق به اک (بنی) و بنیاد بنی فرزندان اک، از جمله کتاب های نوشته شده توسط بنیان گذار مؤسسه و متعلق به فرزندان اک است. بنابراین هر نوع استفاده از این آثار بدون هماهنگی با تیم مدیریت بنیاد بنی، تخلف معنوی محسوب شده و پیگیری خواهد شد.

مطالب این شماره نشریه برگرفته شده از مقاله ها و ست سنگ های اصلین برتر، مهدیس ها و آراها تاهای مجموعه بنیاد بنی، تجارب فرزندان، کتاب های اک، سایت های ویکی پدیا و خبری می باشد. این مطالب توسط تیم نشریه جمع آوری، ویرایش و به مقاله بدل گشته است.

افزون بر آن، مقاله ها و مطالب دیگر بر مبنای تحقیقات و دریافت های فرزندان اک و توسط ایشان تهیه شده است. ضمناً بعضی از تصاویر استفاده شده در مقالات توسط فرزندان اک طراحی و ترسیم شده است.

در صورتیکه که مایل هستید تجارب معنوی شما هم در شماره های بعدی نشر گردد، تجارب ارزشمند خود را به کاربری روابط عمومی در پیام رسان تلگرام ارسال بفرمایید. ضمناً چنانچه شعر، مقاله و یا مطلبی مرتبط با اک و یا مرتبط با مطالب نشریه، توسط شما تهیه شده است و مایل به انتشار آن در نشریه هستید، می توانید آنها را به همین کاربری ارسال فرمایید

همچنین می توانید نظرات و انتقادات خود را با ما از طریق همین کاربری یا ایمیل موسسه مطرح بفرمایید و یا برای آشنایی بیشتر با تعالیم بنی (اک)، ما را در وبسایت و صفحات شبکه های اجتماعی همراهی فرمایید.

وبسایت بنی : [www.Bani-foundation.com](http://www.Bani-foundation.com) .....

وبسایت کی اونکار : [www.Ki-onkar.com](http://www.Ki-onkar.com) .....

روابط عمومی : [T.me/Bani\\_Pr](https://t.me/Bani_Pr) .....

ایمیل روابط عمومی : [Banifoundation.pr@gmail.com](mailto:Banifoundation.pr@gmail.com) .....

لینک کانال های مجموعه : <https://linktr.ee/banifoundation> .....

برکت باشد

